

مثلاً بار الکتریکی فلز روی زیاد و قوه الکتریکی مس کم است پس چون این دو فلز را بیکدیگر مرتبط سازیم قطبین مثبت و منفی تشکیل و قهراً جریان الکتریسته برقرار خواهد شد.

اکنون برای آنکه بر شدت این ارتباط بیفزاییم هر دو فلز را در يك محلول اسیدی فرو میبریم تا در حال تجزیه و انحلال قطبین «الکترودها» سیال الکتریکی از قطب مثبت «آنود» بقطب منفی «کاتود» سیلان کند.

پس برای محسوس شدن این جریان شدید کافیت که از هر يك از دو قطب يك مغنول فلزی بخارج کشیده آنگاه سر آندو سیم را (در خارج) بیکدیگر متصل سازیم در این هنگام است که در مرکز اتصال دو سیم جرقه برق تولید میشود با عبارت دیگر نقطه تلاقی دو سیم مثبت و منفی در تنگنای کوران شدید الکتریکی محترق (و تبخیر) میگردد: اینست طریق فیزیکی بجریان انداختن الکتریسته (که اساس سازمان پیلهای الکتریکی و چراغ برق میباشد).

اما طریق مکانیکی آن که از راه اصطکاک (مالش) تولید میشود: جسم شفافی را که مغناطیس آن خفته است (مانند بلور یا سندروس) چون بشدت بیارچه پشمینه مالش دهیم مغناطیس آن بیدار میشود (و مانند کهربای معدنی گاه را بخود جذب مینماید) میله آهنی را چون با ضربتهای متوالی در زمین سخت فرو بریم آهن ربا میشود، موی سر را چون در هوای خشک شانه بزنیم الکتریسته تولید و صدای جرقه شنیده میشود، در شب تاریک چون دست پشت کبریه بکشیم برقپائی که جستن مینماید کاملاً نمایان است، این تجربه ها نشان میدهد که اصطکاک، مولد الکتریسته است.

گاهی هم سیال مغناطیسی که همواره اطراف جسم را احاطه نموده چنان شدید و قویست که از صورت هاله‌ئی خارج شده وضع شعاعی بخود میگیرد چندانکه از فاصله های نزدیک یا دور هم سیال مغناطیسی (بلکه طیار الکتریکی) الکتروود ها را با بیکدیگر مرتبط میسازد: چنانکه در کارخانه برق چون قرقره سیم پیچ را از جلو آهن ربا عبور دهیم (بابه عکس) جریان الکتریکی برقرار میشود.

این قسم الکتربسته را الکتربسته القائی می نامند (که اساس - از ان تلکراف بیسیم است) پس بنا بر اصطلاح ما مغناطیس (با اعتبار مراتب شدت و ضعف) بدو قسم: ۱ - خفته، ۲ - بیدار (که پریا، الکتربسته) منقسم، قسم دوم نیز «بهمین اعتبار» بدو قسم: ۱ - سیال ۲ - طیار (که اساس برق و بی سیم است) منقسم گردید. پس مغناطیس بطور کلی سه قسم است: ۱ - را کد ۲ - سیال ۳ - طیار.

و اینکه در تعریف مغناطیس گفتیم «مغناطیس قوه ای است که در اعماق ذرات کائنات نافذ است و صحنه موجودات را آراسته و موالید ثلاث: ۱ - جماد ۲ - نبات، ۳ - حیوان، فرزندان اویند» اکنون بآسانی مفهوم میگردد که چگونه موالید ثلاث فرزندان این کدبانو هستند زیرا شما بانظر دقیق فلسفی بزودی میتوانیدر کود و سیالان و طیران مغناطیس را در سیمای جماد و نبات و حیوان مشاهده کنید بلکه با یک نظر اعلائی عارفانه گامی فراتر نهاده و این سه مولود را عیناً مظاهر این سه درجه بشناسید.

اینجا مناسب است که برای اصل یازدهم (پازدهمین ناموس) یک مثال ساده و جامع ذکر کنیم.

(نوامیس طبیعی مذکور در کلیه عوالم «جماد، نبات، حیوان» اصل یازدهم
 حکمتی ما هستند) بطالعات فرسنگی

مثال - خاصیت اسمزی (فعل و انفعال شیمیائی) در عالم جمادی، پیچیدن لبلاب و نیلوفر یا قلاب انداختن ستاک (درخت انگور) در عالم نباتی و جنبش غریزه جنسی در عالم حیوانی: همه مظاهر جذب و انجذاب طبیعت (یا معاشقه های طبیعی) و نشان فرمانروائی (هم آهنگ) نوامیس شکفت انگیز طبیعی است، در عالم حیات مغناطیسی.

و یک نظر عارفانه بخوبی مشهود میسازد که طبیعت (طبیعت نه بلکه) صنعت است و جهان بیکران: کارگاه صنع صانع است بیچون که سنن لایزالی و قوانین سرمدی او ارلا و ابدأ کارفرمای ظاهر و باطن عوالم بی منتهای وجود بوده و خواهند بود.